

## نگاهی دیگر به دستور خط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی

کیوان جمالی

کامپیوتر، اتوبوس و بسیاری از واژه‌های دیگر این خصوصیت را دارد و این در حالی است که وقتی فرهنگستان مسئول جلسات خود در باب تغییر این واژه‌هاست صدا واژه فنی و علمی از راه‌های گوناگون وارد زبان فارسی می‌شود. به این ترتیب چاره‌ای هم برای آن نیست. می‌گفتند وقتی که اولین سفینه فضایی هنوز روی کره ماه نشست بود، فرهنگستان زبان فارسی فعل «روی کره ماه نشستن» را وضع کرد و در اختیار رسانه‌ها فرانسوی گذاشت. اما در اینجا پس از چندین و چند سال به مردم می‌گویند به جای «هلی کوپتر» بگویید: چرخ‌بال، بال‌گرد. به جای «کامپیوتر» بگویید: رایانه و به جای اتوبوس بگویید: خودروی جمعی بزرگ، اما در زبان روزمره مردم کوچه و بازار، این کلمات را نمی‌شنویم مگر در منابع رسمی، مثل رادیو تلویزیون یا گاهی روزنامه‌ها. «صدا و سیما» جز در یک معنای سازمانی مفهومی دیگر ندارد و جای «رادیو تلویزیون» را نمی‌گیرد. نمی‌گویم درست نیست اما این گونه جایگزینی درست نیست.

این همه وسایل صوتی - تصویری که از روز اول به بازار ایران آمد، برای برخی واژه‌گزینی کردند. «ضبط صوت»، «بلندگو»، «صفحه» و... و بنابراین اگر کسی امروز به جای ضبط صوت می‌گفت: «رکورد» و یا به جای صفحه

اشاره: آنچه در پی می‌آید نقدی است بر مقاله «نگاهی به دستور خط مصوب فرهنگستان» به قلم «مهشید مشیری» که در شماره ۱۰ «گزارش گفت‌وگو» به چاپ رسیده است. نزدیک به هفتاد سال از «نخستین نشست کارمندان فرهنگستان زبان پارسی که پیرامون واژگان زبان پارسی با هم‌انگیزی کردند» - در سال ۱۳۱۸ خورشیدی - می‌گذرد و یقیناً پس از گذشت هفتصدسال. همچنان ماجرای زبان فارسی و خطفارسی با بحثها و ذوق و سلیقه‌های صاحب‌نظران، بی‌هیچ قاعده‌ای و دستوری در محافل علمی - فرهنگی ما مطرح خواهد ماند. این عموماً مشکل همه زبانهای دنیاست، اما نه آنچنان که زبان و خط فارسی. و امروز شیفتگان زبان و خط فارسی، پس از گذشت ده سال از تشکیل اولین جلسه کمیسیون خطفارسی در فرهنگستان زبان در سال ۱۳۷۳ مشتاق کتابی بودند که تا حدودی خیالشان از بابت نگارش واژه‌ها راحت شود. اما نه تنها نشد، بلکه گرهی بر گره‌های خط فارسی افزوده شد. مشکل عمده فرهنگستان در کاربرد واژگان این است که می‌خواهد واژه‌ای را پس از چندین سال که از عمر آن می‌گذرد، تغییر دهد. اما این واژه آنچنان در ذهن و زبان مردم جای گرفته که واژه‌ای دیگر، نمی‌تواند جایگزین آن شود. استثناء ممکن است، اما قاعده محال. هلی کوپتر،

می‌گفت: (CD) «دیسک» دیگران نمی‌فهمند. اما اگر امروزه شما به جای «دیسک» (CD) بگویید «صفحه» کسی نمی‌فهمد و تازه پس از اینکه (CD) جا افتاد می‌گویند بگویید: لوح فشرده. چند سال پیش در یکی از برنامه‌های «پارسی را پاس بداریم» تلویزیون درباره جایگزینی واژه «انوبوس» از مردم سؤال می‌کردند. نوبت به یک کارگر ساده ساختمانی رسید از او پرسیدند شما می‌دانید که فرهنگستان زبان به جای واژه «انوبوس» چه واژه‌های برگزیده؟ قیافه این شخص نشان می‌داد که او از میان این همه واژه تنها واژه‌ای را که فهمید «انوبوس» بود. وقتی اظهار بی‌اطلاعی کرد گزارشگر گفت: «خودروی بزرگ جمعی»؛ ابه صحت و سقم وضع لغت‌کاری ندارم. فهم این ذهنیت و زبان ساده یک فرد عادی و احیاناً عامی است که واژه... هر چند بیگانه... برای جا افتاده است و هیچ واژه دیگری جای آن را برایش نمی‌گیرد.

وضع خط ما هم به همین صورت است. هر چند که زبان و خط دو مقوله جدا از هم‌اند و هر کدام مجالی دیگر می‌طلبد، اما مشکل عمده ما در خط و دستور آن این است که می‌خواهیم دستور خط فارسی را تابع قواعد خط عربی و مطابق قواعد زبان عربی یا دیگر زبانها کنیم و «منطق زبان» و «منطق خط» بی‌قریبیم. خط هم... به همان گونه

که با زبان مانوسیم... شکلی «مالوف» دارد، چشم ما به آن عادت دارد و از نظر «زیبایی» و «ساده‌نویسی» و «ساده‌خوانی» باید شکل مطلوبی داشته باشد تا این مجموعه در نهایت به وحدتی در نگارش برسد. در دوره فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی در کلاس درس استادگرامیبه شادروان دکتر خاترنی، از ایشان پرسیدم: این کلمه را [مستول] چگونه بنویسیم؟ فرمودند و روی تخته سیاه هم نوشتند: مستول، مستول، مستول، مستول، مصعول، مسعول، متعول و... و به همین ترتیب همه صورتهای ممکن را نوشتند و ادامه دادند: «مهم نیست که چگونه بنویسیم، مهم اینست که به یک شکل بنویسیم و همه هم همان را بنویسند» این موضوع جای بحث بسیار دارد و مسلم است که بارینه «سال» چگونه باید نوشت، اما نظر استاد بر این بود که «وحدت نوشتن» در زبان ما نیست و باید این نشتت و پراکندگی را از میان برد. و فرهنگستان زبان فارسی این وظیفه مهم را، برعهده دارد و امیدوارم روزی به این آرمان برسیم. مگر می‌شود که هر سازمانی و بنیادی، چه آموزشی و چه پژوهشی، چه دولتی و چه خصوصی، برای خود «شیوه‌نامه» داشته باشد و برای خود روشی در نگارش واژگان و ترکیبات پیش بگیرد؟ و مگر خط و زبان، مقررات اداری است که بگویید این‌طور بنویسید و حرف بزنید. و مثلاً آموزش و پرورش در کتاب درسی

خود نویسد: «تسه» و «طبیعه» در اصل اینگونه است، اما براساس بخشنامه وزارتخانه نسبتاً و طبیعتاً می‌نویسیم، زبان و خط با بخشنامه و قانون اداری طرف نیست. زبان و خط طبیعتی دارد که با قانون و بخشنامه نمی‌توان با آن ستیز کرد، گاه «قاعد» کنار می‌رود و «استثنا» جای آن را می‌گیرد. این عیب زبان و خط نیست، طبیعت آن است. در گفته‌ها و نوشته‌ها، حتی بر زبان و قلم استادان فن هم بسیار می‌بینیم که سخن‌گفتنشان و نوشتنشان براساس قواعد زبان و خط نیست اما، این، بی‌قاعدگی نیست، طبیعت و ثرم زبان و خط است. ما خیلی راحت از کلمه «بالاخره» در نوشتن و گفتن سود می‌بریم و غلط است. دلایل را جمع دلیل به کار می‌بریم و غلط است، «شرایط اجتماعی و اقتصادی» ورد زبان ماست. و ببینیم به جای اینکه خط و زبان را مطابق ذوق و خط فارسی مطلقاً تابع زبانی دیگر نکنیم و آنچنان که زبان فارسی اقتضا می‌کند و حق طبیعی میلیونها پاسدار آن است، بگوییم و بنویسیم. ما پژوهش از این مقدمه طولانی می‌پردازم به نوشته خانم مهشید مشیری، دکترای زبان‌شناسی عمومی و معاون محترمه پژوهشی دانشنامه بزرگ فارسی که البته ایشان صفت «بزرگ» را فراموش کرده‌اند قید

کنند.

نوشته سودمند ایشان برای من بسیار قابل استفاده بود و به واقع، «استفادت‌ها رفت» اما از آنجا که هر نوشته‌ای علاوه



بر محاسن، معایب و نقائسی هم دارد، با اجازه ایشان و با تحسین نقاط قوت، به ذکر معدودی از نقاط ضعف کار می‌پردازم نه همه آنها.

۱. کاربرد «رویه» [ص ۷۴ س ۳ و ۱۱] به هر معنی که باشد غلط است. اگر «رویه» صورت معمول «رویت» عربی در زبان فارسی باشد که در معنای فکر و تامل و اندیشه در امور است و نادرست است. و اگر «رویه» در همین معنایی که به کار می‌رود «بی‌جهت» و «بی‌دلیل»، باز هم غلط است چون «رویه» در این معنا به شیوه زبان عربی از «رو» و «روش» فارسی ساخته شده و به کار بردن آن به این معنی نادرست است یا حداقل استاد زبان‌شناس نباید دچار این اشتباه شود، مردم بی‌سواد جای خود دارند.

۲. به کار بردن کلمه «خواص» [ص ۷۵ س ۱/س ۱] در اینجا غلط است. خواص جمع «خاصه» است و خاصه به معنای ویژه، مخصوص، مقرب پادشاه، ندیم و به معنای برگزیده قوم و شریف در مقابل «عامه» است و مترادف کلمه خاصیت هم هست نه معنای منفعت و فایده. مثلاً: این معجون را بخور برای «رودل» خاصیت دارد. پس منظور ایشان «خصوصیات» است نه خواص.

۳. عدم یکدستی [ص ۱۷۵ س ۱/۲ ص ۷ آخر] ما معلّم زبان و ادبیات فارسی به خاطر ارتباط مستقیم و همیشگیمان با این مقولات و حساسیتی که پیدا می‌کنیم، گاهی هم «مت به خشخاش» می‌گذاریم. چرا که معتقدیم زبان باید و تا آنجا که امکان دارد پاک و یکدست باشد و «عدم یکدستی» در آن وارد نشود. به‌خصوص استادان زبَن‌شناس باید بیشتر به نکته توجه داشته باشند. در این مورد معمولاً پیشوند نفی «نا»، «بی» و... به کار می‌رود. هیچ وقت نمی‌گوییم: عدم آگاهی، عدم هماهنگی، عدم آشنایی و... بلکه می‌گوییم: ناآگاهی، ناهماهنگی، ناآشنایی. بنابراین پیوندهای زبانی خیلی ساده و بی‌پیرایه‌اند و به سادگی و زیبایی می‌توانند به کار گرفته شوند. پس می‌شود از «یکدست نبودن» و حتی مترادف دست و از پراکندگی بهره بگیرند.

من البته درباره «هنجارش» که به جای نرمالیزاسیون به کار برده شده حرف دارم، اما چون باید در این زمینه بیشتر بررسی شود و دقیق و مستند سخن گفته شود فعلاً می‌گویم که اگر به جای هنجارش از «هنجارشناسی» استفاده می‌شد، بهتر بود.

۴. مقدمه ایشان در طرح اشکالات «دستورخط فارسی» مصوب فرهنگستان گاه مقبول است و به‌خصوص در ضبط صورت‌های مختلف همزه در کلماتی مثل «قال» و «حلالی»، «مات» و «منشات» حق با ایشان است و ما اگر به قدرت و سابقه نوشتاری این کلمات توجه کنیم، می‌بینیم که صورت: قال، مات، منشات و کلماتی از این دست به‌شکل کاملاً جاافتاده و مقبولی در خط فارسی پدید آمده است و نه: «مات» و «منشات» که در مقاله آورده‌اند.

۵. ایراد گرفته‌اند از فرهنگستان در ترکیب «حسین ابن علی» و «حسین بن علی» که «الف» و «همزه» در جای جای دستور خط، خلط شده است [ص ۷۶ س ۱]. چون در دستور خط آمده است که «می‌توان همزه کلمه «ابن» را بقی بین دو علم واقع شود حذف کرد یا حفظ نمود. خانم مشیری گفته‌اند: «در اینجا نیز چیزی که مورد نظر فرهنگستان بوده است قطعاً «همزه» نیست، آنچه در «حسین ابن علی» حذف می‌شود (الف aleF) است نه «همزه».» بعد ادامه داده‌اند: «در واقع چون برخلاف زبان عربی، در زبان فارسی همزه «ابن» در «حسین بن علی» لفظ نمی‌شود، می‌توان «الف» آن را در نوشتار حذف کرد.» من که نفهمیدم این علامت «ا» در «ابن» سرانجام الف است یا همزه. نکته جالبتر سخن ایشان است در پایان



مطلب: «کما اینکه همزه «ابن» در «علی بن ابیطالب» به [y] تبدیل می‌شود. اولاً که با حذف همزه و نقل حرکت آن به «ی» و اتصال «ب» به «ی» این آو ایجاد می‌شود و ربطی به تبدیل حرفی به حرف دیگر ندارد. ثانیاً تکلیف همزه و الف در اینجا چیست؟

الف است یا همزه که در هر صورت، این هر دو را در ترکیبات زیر مشخص کنند: «معاویه بن ابی‌سفیان»، طلحة بن ابوطاعة» که حتماً همزه یا الف در این ترکیب تبدیل به «ت» می‌شود. در «موسی بن جعفر» و «یحیی بن معاذ رازی» چه؟ حذف می‌شود، تبدیل به چه می‌شود؟

۶. آنچه که در ستون دوم صفحه ۷۶ با عنوان خلط همزه با مصوت بلند «ا» آمده و ماخذ آن [بند د، صفحه ۲۹ همزه پایانی] و بند ۲ واژه‌های عربی صفحه ۳۵ دستور خط فرهنگستان آمده. مبحثی است که خود نویسنده خلط کرده‌اند، مطلب در درنهایت و دچار اشتباه شده‌اند. دستور خط فرهنگستان می‌گوید:

«اگر حرف پیش از آن [همزه پایانی] ساکن یا یکی از مصوت‌های بلند آ، او، ای باشد، بدون کرسی نوشته می‌شود مثل: بطیء، املاء، انشاء، سماء... یعنی مصوت بلند «ای» در بطیء و مصوت بلند «ا» در املاء و انشاء پیش از همزه پایان این کلمات. و بند ۳ واژه‌های عربی صفحه ۳۵ هم بحث بر سر «الف کوتاه» است و ربطی به همزه ندارد. همین اشتباه را در همزه میانی مرتکب شده‌اند مطابق دستور خط فرهنگستان، «اگر حرف پیش از آن [همزه میانی] مفتوح باشد، روی کرسی «ا» نوشته می‌شود مثل: راهفت، تاهسف، ماه‌نوس... مگر آنکه پس از آن [همزه میانی] مصوت «ای»، «او» و «-» باشد که در این صورت روی کرسی «ی» نوشته می‌شود مثل: رئیس، لثیم، رئوف، مطمئن و...» که ایشان همزه میانی را مصوت پنداشته‌اند که اساساً طرح مسئله غلط است.

۷. در ستون اول صفحه ۷۷ درباره «الف کوتاه» و الف، مجوز فرهنگستان معشوش است در عین اینکه مطالب نویسنده که گفته‌اند: تبصره فرهنگستان مربوط به اسامی خاص است نه واژه نیز غلط است چرا که در واژگان هم علاوه بر اسامی خاص این ناهماهنگی در رسم‌الخط فارسی آنان هست مثل: لیلا، مولا و ملک = مالک مطابق رسم‌الخط برخی قرآنها.

لیلی و لیلا با توجه به اینکه کجا به کار رود. مولا و مولی نیز به همین ترتیب. مثلاً: مولای من علی است. میلاد مولی‌الموحدين علی مبارک باد.

۸. در ستون ۱ صفحه ۷۷ به سخنان خانم مشیری توجه می‌کنیم: «به طور کلی، املاي هیدروژن و سایر واژه‌های «ا» دار فرانسوی با «ه»، منطقاً غلط است. [البته منظور

ایشان واژه‌هایی است که «h» شروع می‌شود نه واژه‌هایی که در آنها حرف h به کار رفته [h] در آغاز واژه‌های فرانسوی که باوندهای home, hemo, hipo و hidro شروع می‌شوند و یا در واژه‌هایی چون humanisme = اومانیسیم، histrie = هیستری، hormone = اورمون، histamine = هیستامین به صورت چاکتایی (شبه همزه در زبان فارسی) تلفظ می‌شود.

ضبط «ایدروژن» را در فرهنگی و نوشته‌های تا امروز نمی‌بینیم. سابقه ضبط هیدروژن و یدروژن را در رسم‌الخط فارسی داشته‌ایم و داریم، به اضافه تمام ترکیبات آن در علم شیمی. اما به طور کلی در رسم‌الخط معمول برای ضبط واژه‌های اروپایی در زبان فارسی قاعده‌ای نمی‌توان داد و اگر چنین کنیم مشکلات ما کم از تमित از قواعد زبان عربی نخواهد بود. در یک دوره ایتالیا و اتریش را ایتالیا و اطریش می‌نوشتند، اما امروز نه. مطابق کدام قاعده با «ط» نوشته می‌شود و حالا با «ت»؟ تلاش بر این است که خط فارسی از سلطه قواعد خط عربی بیرون بیاید و حالا به چه دلیل ایشان می‌خواهند ضبط کلمات اروپایی را در زبان فارسی مطابق قواعد رسم‌الخط عربی درآورند نمی‌دانیم؟

می‌فرمایند: «اینکه همزه در واژه‌های اروپایی بر کرسی «ی» می‌نشیند، نه از روی تصادف، بلکه به دلیل قاعده‌مندی آوایی است، زیرا در زبان فارسی همه‌جا وقتی پیش از همزه مصوت [e] = کسره و پس از آن مصوت [a] قرار گیرد مثل لثم، تاتار و نیز هر جا که پیش از همزه مصوت [e] = کسره و پس از آن مصوت [o] قرار گیرد مثل ثنوں، لثوں، همچنین هر جا که پیش از همزه مصوت [e] = کسره و پس از آن مصوت [u] پس ما از این پس «ایده‌آل» را هم «ایده‌آل» بنویسیم و ضمناً بفرمایند که اگر پیش از همزه مصوت e = کسره یا o یا a نباشد و حرف پیش از همزه ساکن باشد و پس از آن هم مصوت o باشد، چگونه بنویسیم؟ کلتوپاترا، ما در این صورت باید بگردیم دنبال واژه‌های هم‌دردار اروپایی که اگر خواستند وارد زبان فارسی بشوند، همزه و پیش و پس آن را بررسی کنیم ببینیم چگونه بنویسیم. اگر قرار باشد که بنا به حرکات کلمات قانون و قاعده وضع کنیم که وامصیبتا، و جالبتر اینکه حکم داده‌اند: «در ترتیب الفبایی فارسی، خاصه در فرهنگ‌های فارسی hydro و ترکیبات آن «باید» به دو صوت ضبط شود. «ایدرو» املائی اصلی است و صورتهای دیگر به آن ارجاع داده می‌شود و چنین است در مورد hormon که به دو صورت «هورمون» و «اورمون» نوشته می‌شود.» پس حکم قبل ایشان چه می‌شود؟ وقتی

می‌فرمایند: «به طروری که املائی هیدروژن و سایر واژه‌های [h] در فرانسوی با «ه» منطقی غلط است.»؟! از این دانم چند سال است که غده هیپوفیز، هیپوتالاموس، هورمون و... در بدن ماست که از این پس بخواهیم: ایپوفیز، ایپوتالاموس و اورمون و... بخوانیم و بنویسیم. خدا نکند بحث بر سر «ز» و «س» این دو کلمه در زبان فرانسوی باشد که آن وقت «فیز» تبدیل می‌شود به «فیس». «ایستری» را کسی نمی‌شناسد، اما وقتی بگوییم و بنویسیم «هیستری» و یا: «فلانی هیستریک است» همه می‌فهمند راستی «ویکتور هوگو» را از این پس می‌توانیم «ویکتور اوگو» بنویسیم و بخوانیم و هر چند زیاد ربطی ندارد، اما از نظر تشابه می‌توان هندوستان را با این دوستان «ایندوستان» بنامیم.

اگر باری از دوش زبان و خط بر نمی‌داریم، باری باری آن بنویسیم. زبان و خط فارسی آن قدر دشواریهای ریشه‌ای دارد که پرداختن به این جزئیات آن هم با این کج‌اندیشی سزوار نیست: همه زبانهای دنیا بدون استثنا، طبیعت خاص خود را دارند، هم در نوشتن و هم در گفتن. ایشان حتماً می‌دانند که در همه زبانهای دو خصوصیت «وام دهی» و «وام‌گیری» هست و نیز سهولت بیان و تراش‌خوردگی کلمات، از خصوصیات بارز هر زبانی است. ایرانی هر قدر هم تلاش و تمرین کند، نمی‌تواند متخرج صوتی «ع» را آن طور

که طبیعت آوایی عرب اقتضا می‌کند، بیان کند. «عین» عربی را ما در زبان فارسی، «عین» تلفظ می‌کنیم عین «الف». انگار که می‌گوییم، این». عرب هم با حروف و حرکات کلمات ما همین کار را می‌کند. مگر نه اینکه عرب کلمه «مشک» را از فارسی وام می‌گیرد و تبدیل به «مسک» می‌کند. خم «ش» را تبدیل به «س» می‌کند و هم حرکت پیش را تبدیل به زیر. هر چند که در فارسی مشک و مشک هر دو هست. «آبریز» را می‌گیرد و تبدیل به «ابریق» می‌کند. خانم دکتر مشیری شما به چه مجوزی می‌توانید به عرب بگویید که: آقا! مطابق «منطق زبان» فارسی و «هم‌آوایی» و... حرف و حرکت کلمه فارسی آبریز را رعایت کن و پارسی را پاس بنار و نگو ابرقیا! و تازه ما همان ابریق معرب را از زبان عرب می‌گیریم و در معنای دیگری غیر از آبریز [آفتابه] به کار می‌بریم: «ابریق می‌را شکستی ربی»، کلام «منطق زبان» می‌تواند جلوی این داد و ستد زبانی را بگیرد که شما با این «منطق زبانی» که معلوم نیست از کجا آورده‌اید، می‌خواهید «فارسی زبان شیرین سخن» این مرز و بوم را که هنوز ریشه بسیاری از واژه‌های زبان خود را نمی‌داند مطابق



«فقه اللغه» شما، ریشه‌یاب واژه‌های فرانسوی و انگلیسی در زبانهای لاتین و یونانی باشد؟ لابد اگر شما چند سالی به‌جای فرانسه در آلمان زندگی می‌کردید، قواعد زبان آلمانی را به‌جای زبان فرانسوی به خورد زبان فارسی می‌دادید.

شما از دگرگونی واژگانی و معنایی زبان فارسی بی‌خبرید، همان قدر که از فنون بلاغت، و نمی‌دانید که در همین زبان فارسی خود ما چند صورت حرفی و حرکتی و چند معنای لغوی و چندین معنای اصطلاحی وجود دارد. گذشته از همه اینها، زبان متعلق به هفتاد میلیون ایرانی است. او عموماً به دور از شناخت مبانی و منطق زبانی شما هستند، نه هفت هزار استاد ادیب و زبان‌شناس که وامدار ارزشهای زبانی همین مردمی‌اند که من و شما را «سرکار می‌گذارند» و «آکبند» تحویل می‌دهند و «دو دره می‌کنند و اگر نیاز باشد، یاور ما را هم استاد می‌کنند.» حالا ما بر سر برج عاج زبان‌شناسی بنشینیم و بگوییم اینها بی‌سوادند، عامی‌اند، زبان فارسی را خراب می‌کنند. وای از روزی که این آدم بی‌سواد عامی به من و شما می‌استاد بگوید: «ضایع شدی؟» این زبان، زبان این مردم عامی، کاسب، با پیشه‌ها و حرفه‌های گوناگون

که زبان و اصطلاحاتشان را خودشان می‌سازند، نه من و شما و فرهنگستان. و شما خانم اهل «منطق زبان»، حتی اگر این زبان غلط باشد و حتی اگر این اطلاعات نامربوط باشد، با احترام به «استاد ابوالحسن نجفی» زمانی که ایشان کتاب «غلط‌نویسیم» را نوشتند، یکی از استادان برجسته زبان‌شناس [دکتر باطنی یا دکتر میلیان] فکر کنم دکتر باطنی در مقاله‌ای نوشتند: «آقا! اجازه بدهید غلط بنویسیم.» و شما خانم! اجازه بدهید بی این منطق زبان شما بگوییم و بنویسیم: «پنگوون» نه «پنگوون» و چه اشکالی دارد اگر مردم ما، حتی اهل زبان ما پایبند قوانین زبان انگلیسی و فرانسوی و عربی نباشند. چون آن وقت باید: «لندن» را «لانندن» و «پاریس» را «پرسی» یا «پقی» بنویسیم و بگوییم.

۹. در ستون ۲، صفحه ۷۸ درباره حرف اضافه «ب» اولاً یک اشتباه ابتدایی کرده‌اند و نوشته‌اند: «ب» در «به سختی» که حکم بر جملاتوبوسی آن [توسط فرهنگستان] صادر شد، همان پیشوندی است که به اول اسم می‌پیوندد و قید می‌سازد مثل: بهوش [گفتند: در روسیه هم اسمها به «آف» ختم می‌شود مثل: لنین، استالین، کاسیگین] کاری به «ب» در «به سختی» و حکم فرهنگستان ندارم، اما «ب» «بهوش»، «با» صفت‌ساز است و «بهوش» صفت است نه قید. بهوش یعنی هوشمند، بنام یعنی نام‌آور، بخرد یعنی خردمند و... و ثانیاً درباره معنای

چند حرف اضافه «ب» که برای ایشان نامشخص است، اگر فرصت دارند و پرونده دیگران مهلت می‌دهد، غیر از تحقیقات و تالیفات خودشان که به عنوان مأخذ و منابع آمده، به اهل فن که از زبان فارسی و دستور آن سررشته این تالیفات و تحقیقات کتاب و جزوهای دیگر نبود که ایشان استفاده کنند؟ هر چند اگر استفاده می‌کردند، مقاله بهتری می‌توانستند بنویسند.

۱۰. آخرین نکته‌ای که به آن می‌پردازم، ایراد ایشان به تجویز فرهنگستان است درباره «از این قرارند، از این نژاداند، برخوردارند» ایشان حق دارند و فرهنگستان با چنین تجویزی راهی غلط طی می‌کند [هر چند که در صفحه ۲۴ دستور خط چنین مدعایی ندیدم]، اما مطلب این است که «م» ی، یه، ید، ند» دعای ایشان در این مثالها با هم متفاوت است و این صورتها که به عنوان فعل معین به کار می‌رود، صورت صرفی حال از مصدر بودن یا به قولی «مصدر مفروض استن» است» مثلاً: «مطلب از این قرارند.» یا «مطلب از این قرار است.» «است» و «ند» فعل ربطی است در معنای هستند. اما: «ام، ای، است، یه، ید، ند» صورت صرفی مصدر بودن، فعل کمکی یا فعل معین است یا به قول دکتر خاتاری، هم‌کرد فعلی است برای کمک به ساخت فعل ماضی نقلی که ایشان مثال زده‌اند و این دو، با هم فرق دارند. به هر صورت این نکته‌ای است ظریف و جای بحث دارد.

در ادامه این مطلب، استاد به «حرف روی» اشاره کرده‌اند. ایشان درگیر و دار بحث بالا در «بلافاصله» به ذهنشان خطور می‌کند که اگر قضیه به این ترتیب باشد در ضبط اشعار شاعران در دیوانهاشکال پیش می‌آید و در پایان نتیجه می‌گیرند که مراجعه‌کنندگان به دیوان شاعران در پیدا کردن غزل موردنظر دچار اشتباه و دشواری می‌شوند و گاه پیدا کردن غزل برایشان ناممکن می‌گردد. خیر! مشکل این نیست، مشکل این است که حرف روی را نمی‌شناسند. ایشان می‌فرمایند: «مثلاً «روی» در غزل سعدی با مطاع:

پیش رویت دگران صورت بر دیوارننه همین صورت و معنی که تو داری دارند

حرف «نال» است، خیز قربان «روی» حرف «ر» است نه نال. از قول شمس قیس رازی مولف کتاب المعجم می‌مبایر اشعار المعجم ص ۲۴، باب دوم در ذکر حروف قافیه عرض می‌کنم: بدان که «حروف قافیه نه (۹) است: روی، ردف، قید، تاسیس، دخیل، وصل، خروج، مزید و نایره.» و بدان که: «حرف آخرین کلمه قافیه چون از نفس کلمه باشد، آن را روی خوانند.» منظور این است که از اصل کلمه باشد تا نظر سعدی چه باشد. پی نوشت

۱. نخستین گزارش شادروان فروغی رئیس وقت فرهنگستان زبان فارسی به پهلوی اول (رضا شاه)

